

## گفت‌وگویی با دکتر پرویز رجبی

خسرو باقری

□ لطف کنید از زندگی خود برای ما بگویید. کی و کجا متولد شدید؟ درباره‌ی دوران کودکی و جوانی. درباره‌ی معلم‌های زندگی به‌ویژه آن‌هایی که شور دانشوری و جامعه‌گرایی را در وجود شما برافروختند؟ از خانواده، تحصیل، فراز و فرودها، از شادی‌ها و رنج‌ها و...

○ از زندگی خودم هر چه بگویم هم کم گفته‌ام هم زیاد! همیشه می‌گویم همین که بگویم که نویسنده و مورخ‌ی ایرانی هستم، برای خواننده کفایت می‌کند که برداشت کلی و خوبی از زندگی من داشته باشد. چون همه در یک کشتی نشسته‌ایم! اما می‌بینم که بی‌تردید می‌خواهید بدانید که من در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۱۸ از پدر و مادری آذربایجانی، در روستای امام‌قلی چهل‌کیلومتری شمال قوچان متولد شده‌ام. دبستان و دوره‌ی سیکل اول را در قوچان بوده‌ام و سیکل دوم را در مشهد. در دبیرستان‌های دانش و فیوضات. پیش از این‌که در سال ۴۲ برای تحصیل دانشگاهی به آلمان بروم، یک سال (۱۳۳۶) در روستای زیارت شیروان آموزگاری کرده‌ام، یک سال (۱۳۳۷) در قوچان کارمند دادگستری بوده‌ام و چهار سال (۱۳۳۸-۱۳۴۲) در تهران کارمند بانک صادرات بوده‌ام. از آن دوره خاطره‌ی شیرینی ندارم. هم‌وضعیت اقتصادی بدی داشتم و معلم‌هایی که تنها می‌توانم بگویم که خدا بی‌امرزدشان! برای سیکل اول، در دبیرستان جوینی قوچان مدیون استادانم بزرگ‌نیا (امروز استاد نامدار دانشگاه مشهد) و قهرمان‌زاده (امروز بازنشسته) هستم. این دو بزرگوار استادان جبر و هندسه‌ی من بودند و بالطبع اندیشه‌ی منطقی. در کلاس‌های چهارم و پنجم دبیرستان استادم ابوطالب میرعابدینی (امروز استاد دانشگاه تهران) بود که مدیون آموزه‌های ادبی او هستم و... مهربانی‌های

بی‌کرائش. در سراسر دوره‌ی تحصیل دانشگاهی شاگرد زانو به‌زانوی پروفیسور والتر هیتس، ایران‌شناس نامدار آلمانی در دانشگاه گوتینگن آلمان بودم، که هر چه دارم از اوست و تا هستم و هست دارمش دوست.

و معلم همه‌ی عمرم از سال ۱۳۳۷ پرویز شهریاری است. به‌ویژه در سال‌های ۵۰ تا ۵۳ که هر دو در وزارت علوم در تبعید به‌سر می‌بردیم و او هر روز چند ساعت از کردار نیک، اندیشه‌ی نیک و گفتار نیک برایم می‌گفت. من از شاگردی او دست نخواهم کشید تا روزی که او را با خودم به‌بهشت ببرم. در جشن انجمن مفاخر فرهنگی گفتم که «مارک تواین» می‌گوید، کدک فرشته‌ای است که هر چه پاهایش بزرگ‌تر می‌شود، بال‌هایش کوچک‌تر می‌شود. پرویز شهریاری هر چه پاهایش بزرگ‌تر شده‌اند، بال‌هایش گسترده‌تر شده‌اند و جوانان و مردم بی‌شماری را پرورش داده‌اند. من خودم به‌تقریب نوشته‌ای ندارم که بوی شهریاری از آن شنیده نشود. من سال‌هاست که ساعت‌های فراوانی را از محضر او آموختم و سود برده‌ام. بدون تردید اگر کسی از من آزرده شود! گناهش بر گردن شهریاری خواهد بود.

اما فرازونشیب زندگی من به‌کار کسی نمی‌آید. خوب بود، با بد و خوب روزگار. مادرم می‌گفت، هنگام تولدم او حضور داشته است و شاهد بوده است که کسی به‌من وعده‌ی آرامش نداده است، تا بتوانم از بدقولیش در گله باشم.

از رنج‌ها می‌پرسید. رنج‌های ما اغلب شبیه هم هستند. پس تعریف ندارد. تنها یک خاطره دارم که هم خیلی تلخ است و هم خیلی شیرین و در عین حال عام‌المنفعه! گفتم که من آذربایجانی هستم. فارسی را در مدرسه یاد گرفته‌ام. کلاس سوم دبستان، شیخی معلم قرآن و شریعات ما بود. پيله کرده بود به من و تا وارد کلاس می‌شد، می‌گفت: «رجبی بگو سبحان‌اله» من هم می‌گفتم: «سبحن‌اله». بعد با ترکه چهار بار می‌زد کف دستم که کباب می‌شد. بی‌انصاف یکی از دوستانم را مأمور شمردن ضربه‌ها به صدای بلند می‌کرد. بعد داد می‌زد: «هزار بار گفته‌ام نگوید سبحان‌اله و بگوید سبحن‌اله، این احمق حالیش نمی‌شود». من مسأله را نمی‌فهمیدم و هر زنگ قرآن و شرعیات کباب می‌شدم. حدود ۲۲ سال بعد، در امتحان دکتری ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی در آلمان، در امتحان عربی، استاد آلمان متنی داد که بخوانم. شروع کردم به خواندن و رسیدم به «سبحان‌اله» و خواندم «سبحان‌اله»، استاد غرید و فریاد زد: «سبحن‌اله! آخر نفهمیدی که در لفظ عرب سبحان نداریم»؟ بعد گفتم که بروم و شش ماه دیگر بیایم. خندیدم. عصبانی‌تر شد. گفتم که من برای این اصطلاح هم در کودکی چوب خورده‌ام و هم در آخرین روز تحصیلم خدا کند در قیامت این‌طور نباشد. بعد داستان کلاس سوم و آن شیخ را تعریف کردم! استاد نتوانست خنده‌ی خود را مهار کند. گفت: تنها نمره‌ی قبولی می‌دهد. چون وجدانش اجازه نمی‌دهد به کسی که در حال گرفتن دکتری است و به سبحن‌اله می‌گوید سبحان‌اله نمره‌ی خوبی بدهد.

□ آقای دکتر شما نویسنده و مترجم ایران به ویژه تاریخ باستان این کشورید. چرا

مردم باید تاریخ بخوانند؟

○ پرسش غریبی است! هیچ‌کس با مرگ مادر و پدرش نام آن‌ها را از یاد نمی‌برد و یا عکس آن‌ها را در گور و در کنار پیکر آن‌ها قرار نمی‌دهد. اگر چنین هنجاری عادت بشر می‌بود، حتا یک گام به طرف جلو برداشته نمی‌شد. علاقه هم مانند گیاه ریشه دارد و نیاز به تغذیه و پرستاری. اما اگر پرسید چرا؟ خواهم گفت که نمی‌دانم. اما می‌دانم که نمی‌توانم از شما بخواهم، همین امروز به خانه که برگشتید، آلبوم عکس‌هایتان را بسوزانید.

□ استاد عزیز درس‌های بزرگ تاریخ ایران چیست؟ آیا می‌توان از تاریخ درس گرفت

و در جای دیگر به کار برد؟

○ درس تاریخ بزرگ و کوچک ندارد. این درس‌ها در کنار هم که باشند می‌توانند بزرگ یا کوچک باشند. پس همه‌ی درس‌های تاریخ سودمند هستند. ما با تاریخ و با هزار کفه‌ی ترازوی تاریخ است که توان سنجیدن می‌یابیم. اگر میزانی در دست نمی‌بود، مردم روزگار آقا محمدخان قاجار فکر می‌کردند که فرمانروا یعنی او.

□ مطالعه‌ی تاریخ ایران از طرفی غرور ملی را دامن می‌زند و از طرفی دیگر اندوه از موقعیت کنونی ایران در مقیاس جهان را، آیا این برداشت واقعی است؟ آیا غرور ملی توجیهی دارد؟

○ غرور، غرور است. من هر وقت این اصطلاح غرور ملی را می‌شنوم از درک معنای آن عاجز می‌شوم. این اصطلاح از فضل پدر تو را چه حاصل هم کمی غیرمنصفانه است! به شرط این‌که از فضل تعریفی واحد داشته باشیم، چرا باید به فضل پدر خود نبالیم؟ همین بالیدن مگر حاصلی خوب نیست؟ من وقتی که می‌بالم ناگزیرم در ارتقای خودم هم کوشا باشم. استثنا نمی‌تواند معیار باشند. بالیدن بر فضیلت‌های هم‌میهنان هم همین‌گونه است. نقش شناخت فضیلت‌ها را نباید کوچک انگاشت. حالا اگر فضیلت از آن نیاکان باشد، چه بهتر. کم پیش می‌آید که خبیث‌ها بر خبیث‌های کبیر ببالند! پس هر چه در میان نیاکانمان فاضلان بیش‌تری داشته باشیم، پیداست که گرایش به فضیلت رونق بیش‌تری می‌یابد. همین‌گونه است نشانه‌هایی که فضیلت از خود بر جای گذاشته است. فرهنگ و مدنیت حاصل فضیلت است. پس باید بر آن بالید. حتا توانایی‌هایی که در معماری گذشتگان به چشم می‌خورد، فارغ از شخصیت سفارش‌دهندگان اثر، جای بالیدن دارد. فرهنگ و مدنیت پدیده‌هایی غیرمترقبه نیستند که نتوان در آن‌ها تکامل فضیلت‌ها را پیگیری کرد. گنبد قابوس رعنا و بلندبالا که پس از گذشت هزار سال در گوشه‌ای منزوی، هنوز خم به ابرو نینداخته است، همان‌قدر حاصل کار دقیق محاسبان دقیق است که تخت جمشید با نگاره‌هایی که فضایی آکنده از آزادی را منتقل می‌کنند، حاصل کار اندیشندگان نیازمند به فضای آزاد. در تخت جمشید هیچ‌کس اسیر نیست و حتا بیگانگانی که می‌خواهند به حضور شاه برسند مسلح هستند. این نگاره‌ها را مقایسه کنید با نگاره‌های آشوریان. در تخت جمشید حتا شیرها در قفس نیستند و شیر مادر نگران بچه‌ی خود است. کار هنرمند نه برای تفویض نگرانی، بلکه مهربانی است... بله. اگر غرور ملی ناشی از این هنجارها و برای ابوریحان‌ها باشد، بسیار خوب و سازنده است. نادر آن‌جا که بیگانگان را از ایران می‌راند غرور آفرین است و آن‌جا که در دهلی و

درون کشور کشتار راه می‌اندازد و چشم درمی‌آورد نفرت‌انگیز می‌شود.

□ به‌جز آثار درخشان خود اگر کسی از شما پرسش کند که درباره‌ی تاریخ ایران یا

جهان چه کتاب‌ها و آثاری را باید یا بهتر است بخواند پاسخ شما چیست؟

○ پوزش می‌خواهم که این پرسش بسیار رایج را پرسشی بسیار بد بخوانم. مگر می‌شود در پاسخی کوتاه از میان هزاران کتابی که برای نوشتنشان رنج‌ها کشیده شده است، چند کتاب را برگزید؟ انصاف است؟ هر کتابی که صادقانه نوشته شود، می‌تواند خوب باشد. البته در هر نوشته‌ای توجه به بهترین منابع، ارزیابی درست، دقت، طبقه‌بندی به‌جا و نثر روان و دلچسب ضروری است. اما درباره‌ی تاریخ ایران هنوز کتاب‌های جامع بسیار کم است. به‌تقریب همه‌ی کتاب‌ها درباره‌ی دوره‌هایی ویژه هستند. از کتاب‌های مورخان ایرانی قدیم، بیهقی الگوی به‌نسبت خوبی است. در کتاب‌های معاصران جای دقت بسیار خالی است اما نکته‌هایی هستند که در این‌جا اشاره به آن‌ها ضروری است.

چرا اغلب مورخان ما بر این باورند که جز با عصبی شدن و پرخاش کردن و فریاد زدن نخواهند توانست نظر خود را مطرح کنند؟

چرا اغلب مورخان ما به‌هنگام طرح نظر خود می‌پندارند، هم طیب هستند و هم ادیب و هم مورخ و دیرینه‌شناس؟

چرا اغلب مورخان ما به، به‌روز بودن آگاهی‌های خود چندان اعتقادی ندارند؟ و همچنان به‌باور دانشمندان شصت سال پیش پای می‌فشارند و از دستاوردهای دانشمندان هم‌نوع همان دانشمندان پیشین روی‌گردان هستند؟

چرا اغلب مورخان ما مسایل خود را در قلمرو همان مسایل مورد نظر مطرح نمی‌کنند و اغلب در حال بهانه‌گیری به این مسایل می‌پردازند؟

چرا اغلب مورخان ما به‌گونه‌ای می‌نویسند که گویی هیچ تردیدی نمی‌تواند درباره‌ی درستی نظر و باور آن‌ها وجود داشته باشد و تنها دانسته‌های آن‌ها اظهر من الشمس است و لیبیک دیگران اوجب؟

چرا اغلب مورخان ما در به‌کار بردن نام‌های خاص تاریخی به‌راحتی از دقت در درستی املا و معنا صرف نظر می‌کنند و به‌آسانی تن به‌برداشتی می‌دهند که ده‌ها سال است که از اعتبار افتاده است و بسا گاهی دانشمندی که نخستین‌بار به آن پرداخته است از نظر خود عدول کرده است و... و... و....

□ شما رمان‌نویس هستید، به‌راستی رمان چیست و چرا سمت و سوی رمان‌های شما

اجتماعی و سیاسی است؟ آیا ادبیات باید متعهد باشد اگر آری، چرا؟

○ در واقع بر این باورید که باید بگویم رمان چیست؟! اما اینکه چرا نوشته‌های داستانی من سمت‌وسویی اجتماعی و سیاسی دارند، بر این باورم که در اجتماع و فضای سیاسی است که حتا عاشق می‌شویم! با این باور و هماهنگی با آن است که من بخشی از زندگی را برمی‌دارم و مانند قطعه‌سنگ خامی که در دست تندیس‌تراش است، هرآنچه را که نیاز ندارم می‌تراشم و می‌ریزم به پایین، می‌ماند تندیس که می‌خواهمش. در تاریخ نیز چنین است. اما فرمانده در نوشتن تاریخ، حقیقت‌ها و رویدادها است، نه عواطف و آرمان‌ها و آرزوهای شخصی. تعهد در ادبیات اصطلاحی است کلیشه‌ای. مهم صداقت و هدف است.

□ استاد عزیز شما مترجم و به‌ویژه مترجم تاریخ هستید، ترجمه از نظر شما چیست و آیا ترجمه‌ی آثار تاریخی ویژگی خاصی دارد؟

○ کاش نیاز به ترجمه وجود نداشت. اما نیاز به ترجمه خیلی زیاد است. ما در زمینه‌ی تاریخ هنوز کار چندانی نکرده‌ایم. تاکنون ایران‌شناسان غیرایرانی بیش‌ترین کار را کرده‌اند. خط‌های باستانی ما را آن‌ها خوانده‌اند. متن‌های باستانی ما را آن‌ها خوانده‌اند. تاریخ دوره‌های باستانی ما را نخست آن‌ها نوشته‌اند. خوب چاره چیست؟ باید ترجمه کرد.

□ شما منتقد اجتماعی هستید از چه منظری به نقد اجتماعی می‌پردازید؟ جامعه‌ی ما و ساختار حکومتی ما چه میزان نقد اجتماعی را می‌پذیرد؟ اگر موانعی در این راه وجود دارد ریشه‌های آن چیست؟

○ پاسخ مفصل است. در این باره به کتابم «ترازوی هزارکفه» نگاه کنید! تنها بگویم که نه مردم ما از انتقاد خوششان می‌آید، نه حکومت‌مان و نه بستگان و دوستانمان و نه خودمان...!

□ نویسندگان و مترجمان مورد توجه شما چه کسانی هستند؟ و چرا؟

○ بسیار انگشت‌شمارند. اجازه بدهید کسی را نیازارم.

□ آقای دکتر چند ساعت در روز کار می‌کنید؟ و چه ساعت‌هایی؟

○ روزی ۱۷ ساعت. چون شش‌سال و نیم است که فلج هستم و جز کار کاری نمی‌توانم بکنم! شب و روزم یکی است. خواب، کار، خواب، کار....

□ از لطف شما که در این گفت و گو شرکت کردید، متشکرم.